



The impact of Kharijite theological thoughts on the sectarian conflicts of this movement

Zainab Monfared ¹, Jalil Pourhasan Darabi ², Abbas Ashurinejad ³

Abstract: Throughout the history of Islam, some individuals and groups have always excommunicated their opponents from other Islamic religions and sects and expelled them from the religion of Islam for the slightest reason and ordered their murder. This belief originates from a group called Khawarij and has been divided into many sects in the course of history and is still going on. By analyzing historical texts, this article examines the theological thoughts of Khawarij and the emergence of different sects among this group, as well as the role of special beliefs and methods of Khawarij in the sectarian branching of this group. The findings of the research show that the Khawarij groups are divided into two extreme and moderate group each of which has branched into other groups. Groups that were always on the path of extremism have disappeared from the scene sooner, and the more moderate the group, the longer it lasts. Khawarij due to differences in opinions and methods; The religious strictures, such as the permissibility of killing women and children and considering the Qa'id of Jihad to be infidels and the perpetrators of major sins, were divided into branches such as Abadiyyah, Ajardeh, Azarqa, Safariyyah, and Behisyyyah. Each of them had their own methods. Some of these branches had more moderate beliefs, such as the non-permissibility of killing women and children, the permissibility of taqiyyah in a promise, and the non-permissibility of disbelief in Jihad and Hijrah.

Keywords: Khawarij, theological opinions,; Abadieh, Ajardeh, Azarqa, Safariah .

Submitted: 2023/11/19

Accepted: 2024/02/05

1. PhD Student in islamic azad university of darab,(**Corresponding author**),
z7329998@gmail.com

2. Associate Professor, islamic azad university of darab. *mrrmm1997@gmail.com*

3. Associate Professor, islamic azad university of darab. *ashoorinejad@yahoo.com*



تأثیر اندیشه‌های کلامی خوارج بر منازعات فرقه‌ای این جنبش

زینب منفرد^۱، جلیل پورحسن دارابی^۲، عباس عاشوری نژاد^۳

چکیده: در طول تاریخ اسلام، برخی افراد و گروه‌ها همواره مخالفان خود از دیگر مذاهب و فرقه‌های اسلامی را تکفیر کرده و با کوچک‌ترین دلیلی آنان را از دین اسلام خارج کرده و حکم به وجوب قتل آنان می‌دادند. این عقیده از گروهی به نام خوارج نشأت گرفته و در مسیر تاریخ به فرقه‌های متعددی تقسیم شده و هنوز ادامه دارد. این مقاله با تحلیل متون تاریخی به بررسی اندیشه‌های کلامی خوارج و پیدایش فرقه‌های مختلف در میان این گروه و همچنین بررسی نقش عقاید و روش‌های خاص خوارج در منشعب شدن فرقه‌ای این گروه می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گروه‌های خوارج به دو دسته تندرو و معتدل تقسیم می‌شوند که هر کدام نیز به گروه‌های دیگری منشعب شده‌اند. گروه‌هایی که همیشه در مسیر تندروی قرار داشتند، زودتر از صحنه روزگار محو شده‌اند و هرچه گروه معتدل‌تر باشد، ماندگاری آن بیشتر است. خوارج به دلیل اختلاف در عقاید و روش‌ها، سخت‌گیری‌های اعتقادی مانند جواز قتل زنان و کودکان و کافر دانستن قاعد جهاد و مرتکب گناه کبیره، به شاخه‌هایی همچون اباضیه، عجارده، ازارقه، صفریه و بیهسیه تقسیم شدند که هر کدام روش‌های خاص خود را داشتند. برخی از این شاخه‌ها دارای عقاید معتدل‌تری مانند عدم جواز قتل زنان و کودکان، جواز تقیه در قول و عدم کفر قاعد جهاد و هجرت بودند.

واژگان کلیدی: خوارج، عقاید، کلامی؛ اباضیه، عجارده، ازارقه، صفریه.

* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۱۲

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی دراب، (نویسنده مسئول) z7329998@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی دراب، mmmm1997@gmail.com

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی دراب، aashoorinejad@yahoo.com

مقدمه

برخی از محققین در بحث پیرامون فرق و مذاهب اسلامی، وقتی به خوارج می‌رسند، در معرفی آن‌ها به عنوان فرقه‌ای از فرق اسلام تردید نموده و به ذکر تاریخی مختصر از این فرقه بسنده می‌کنند. با این حال، نه در وجود چنین فرقه‌ای در اسلام می‌توان تردید نمود و نه در اثرگذاری آن‌ها بر سایر مذاهب و مکاتب اسلامی و نه در تأثیر آن‌ها بر رشد و بروز برخی از تفکرات کلامی. هر چند خوارج عمری کوتاه داشتند و جز چند فرقه معدود، سایر فرقشان از بین رفته‌اند، اما عقاید و افکارشان در قالب‌های مختلف به حیات خویش ادامه داده و حتی امروز نیز کم و بیش مطرح است. بنابراین، شناخت و بررسی عقاید و افکار خوارج ضرورت دارد، به طوری که هم تصویری دقیق‌تر از حوادث صدر اسلام به محقق می‌دهد و هم می‌تواند در شناخت جریان‌های فکری زمان‌های بعد تا امروز مفید باشد.

در تاریخ پیدایش فرق خوارج باید به یاد داشت که در جنگ نهروان و در جریان حکمیت که آغاز ظهور خوارج می‌باشد، آن‌ها بر اساس تفسیر سخت‌گیرانه از قرآن و احادیث، دیدگاه خاصی در مورد ایمان، گناه و حکومت اسلامی داشتند و افکار

تندرو و دور از عقل خود را در تاریخ عملی ساختند. با پیدایش گروه خوارج در جریان حکمیت، فرقه‌های مختلفی از دل این گروه منشعب گردید که عامل اصلی آن، عقاید کلامی رهبران هر فرقه در بین گروه بود. برخی از رهبران راه افراطی را در پیش گرفتند، برخی دیگر راه تفریط را شعار خود قرار دادند و برخی نیز راه اعتدال را انتخاب نمودند. اگرچه خوارج در اقلیت بودند، اما تأثیر قابل توجهی بر شکل‌گیری و تکامل فرقه‌های جدید داشته‌اند.

در مورد فرقه‌های خوارج، کتب کلامی و تاریخی از جمله کتاب "تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی" نوشته علی محمد ولوی، کتاب "آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی" نوشته رضا برنجکار و "ملل و نحل" شهرستانی مطالبی را بیان داشته‌اند. در این مقاله که به روش کتابخانه‌ای تهیه شده است، به بررسی تأثیر اعتقادات خوارج بر منشعب شدن گروهشان به فرقه‌های مختلف با استفاده از کتب کلامی و تاریخی پرداخته می‌شود.

عوامل پیدایش خوارج

مفرد کلمه خوارج، "خارجی" می‌باشد که به معنای شورش‌کننده و کسی که بر علیه فرد دیگری خروج می‌کند. این کلمه هم دارای معنای خاص و هم معنای عام است.

هرگاه فردی بر علیه امام برحق و رهبری که مورد قبول مسلمانان است، شورش کند، این کلمه در معنای عام به کار می‌رود (شهرستانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۴). هرگاه به افرادی که در جنگ صفین حضرت علی (ع) را به اجبار به ماجرای حکمیت کشاندند، گفته می‌شود که این کلمه در معنای خاص خود به کار رفته است. در این معنا، خوارج کار خود را با عقایدی مثل کافر بودن گناهکار و وجوب جنگ با کافر، توجیه کردند (رضا برنجکار، ۱۳۷۸، ص ۲۴).

در مورد پیدایش خوارج باید اذعان داشت که ریشه خوارج به زمان پیامبر اکرم (ص) برمی‌گردد. حرقوص بن زهیر که مسلمانان از ظاهر و اعمال زیاد او نزد پیامبر (ص) تعریف می‌کردند، و پیامبر در مورد وی فرمود: "به زودی این فرد یاورانی پیدا خواهد کرد که در عبادت و بندگی از همه شما سبقت خواهند گرفت، ولی متأسفانه این عبادات لقلقه زبان‌شان خواهد بود و هیچ بصیرتی نخواهند داشت و خطرشان برای اسلام زیاد است" (عدنان محمد ملحم، ۱۹۹۸، ص ۱۷۶).

اما در مورد پیدایش آشکار آن‌ها باید در تاریخ به جنگ صفین رجوع کرد. جنگ

صفین از حساس‌ترین حوادث تاریخ اسلام است، چرا که سرمنشأ بسیاری از تحولات شد. مهم‌ترین و تأسفی‌بارترین فراز این جنگ، "انتخاب" است که در ماجرای حکمیت تبلور می‌یابد (علی محمد ولوی، ۱۳۶۷، ص ۲۷۵). انتخابی میان عدل و ظلم. آغاز ماجرای خوارج هنگامی بود که به حيله عمرو عاص قرآن‌ها بر نیزه رفت و به قول طبری "چون دیدند که قرآن را بالا برده‌اند، گفتند: می‌پذیریم و بدان باز می‌گردیم" (طبری، ج ۶، ص ۲۵۶۲). علی (ع) با توقف جنگ و آغاز مذاکره شدیداً مخالف بود و تحت فشار گروه زیادی از سپاهیان، مجبور به قبول این مذاکره گردید که بعدها همین گروه به نام خوارج شکل یافتند (علی محمد ولوی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۰). در تاریخ، از آن‌ها به اسامی مختلفی چون محکمه اولی، شراره، حروریه و... یاد شده است. به همین سبب به آن‌ها شراره گفته می‌شد که بر این باور بودند جان خود را برای پاداش اخروی فدا نموده‌اند. این نام مأخوذ از آیه "وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ" می‌باشد. به این سبب به آن‌ها حروریه می‌گویند که پس از ترک صفین به قریه حرورا نزدیک کوفه رفتند. تاریخ پیدایش

آن‌ها سال ۳۷ هجری است. در آغاز قیامشان حرکت سیاسی بود، اما به تدریج به فرقه‌ای مذهبی تبدیل شدند (همان، ص ۲۸۱).

عقاید کلامی خوارج

هرچند خوارج در ابتدا به صورت یک جنبش یا حزب صرفاً سیاسی ظاهر شدند که بیشتر بحث آنان در اطراف مسئله حکمیت و خلافت می‌چرخید (عبد القادر بغدادی؛ ص ۴۱)، ولی با شروع مبارزه و قیام و تشکل آنان، جدا از چارچوب نهادهای سیاسی و مذهبی زمان، و با توجه به برداشت‌هایی که از اسلام داشتند، اصول و عقاید خاصی را مطرح نمودند (محمد سپهری؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۱۳). برخی از پژوهشگران به ذکر تاریخ مختصر این فرقه بسنده کرده‌اند، اما زمانی که فرد به عنوان متکلم یا معتقد یکی از مذاهب اسلامی، تفکر این گروه را بررسی می‌نماید، در واقعیت وجود چنین فرقه‌ای در اسلام و تأثیر آن بر سایر فرقه‌ها و در تأثیر آن بر مطرح شدن و رشد برخی از تفکرات کلامی نمی‌تواند تردید نماید. هرچند خوارج عمری کوتاه داشتند و جز چند فرقه معدود، از جمله اباضیه، سایر فرقه‌هایشان از بین رفته‌اند، اما عقاید و افکارشان در قالب‌های مختلف به حیات خویش ادامه

داده و حتی امروز نیز کم و بیش مطرح است. به طوری که علی (ع) می‌فرماید: "خوارج چند هزاری که بر ساحل نهر روان متمرکز شدند نیست، این عقیده و اندیشه‌ای است که بر مغزها و جان‌ها آمیزش گرفته و هسته‌ای است که در میان نطفه‌ها پدید آمده؛ با جریان اعصار و قرون از پشت مردها به شکم زن‌ها راه یابد و در هر دوره مرکز انقلاب‌ها و محور دسیسه‌ها گردد..." (علی محمد ولوی؛ ۱۳۶۷؛ ص ۲۷۵). لذا شناخت و بررسی عقاید تفکرشان ضرورت دارد، زیرا بررسی عقاید و اندیشه آن‌ها ما را در فهم درست برخی از مسائل تاریخی و کلامی کمک می‌نماید و تصویر دقیق‌تری از حوادث صدر اسلام به پژوهشگر می‌دهد و در شناخت جریان‌های فکری زمان‌های بعد می‌تواند مفید باشد. باید بگوییم که انشعاب خوارج از سپاه علی (ع) در نبرد صفین بعد از جریان حکمیت می‌تولند آغازگر اندیشه و عقاید کلامی باشد. آراء و عقاید خوارج را می‌توان به کلامی، سیاسی و همچنین آراء و اندیشه‌هایی که همه خوارج به آن پایبند بودند، تقسیم نمود. عقاید اختصاصی فرقه‌های گوناگون خوارج که بعدها به وجود آمدند، نیز از این دسته‌اند. اندیشه‌های کلامی خوارج که به شدت بر

منازعات داخلی آنان تأثیر گذاشته است، برخی از این اندیشه‌ها عبارتند از:

خوارج و مسأله جهاد

خوارج در مسئله جهاد معتقد به واجب بودن جهاد برای عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر بودند و در تبلیغ و جمع‌آوری نیرو برای جهاد، گاه از ترساندن مردم نیز سود می‌بردند. ابوحزمه، از سران خوارج، در سخنرانی خود در مدینه قیام و شورش خود را چنین بازگو می‌کند: «ما چون دیدیم روش‌های حق خاموش شده و نشانه‌های عدل از بین رفته است و کسانی که برای زنده کردن عدل قیام می‌کنند، کشته می‌شوند؛ به درخواست عبدالله بن یحیی "لیبک" گفتم و هر کس دعوت او را لیبک نگوید، از عذاب خداوند در امان نخواهد بود» (عبدالحمید بن ابوالحدید، ج ۴، ص ۱۳۷). او برای تأیید سخن خود به این آیه استدلال می‌کرد: «وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

خوارج کسانی را که به یاری آنان نمی‌آمدند و از شرکت در جهاد خودداری می‌کردند، هرچند پیر و مریض بودند، کافر می‌خولندند و اعتقاد داشتند که معذوران آن‌ها مانند معذوران زمان پیامبر (ص)

نیستند. این افراد راهی برای فرار از آنجا و شرکت در جهاد و پیوستن به دیگر مسلمانان نداشتند (همان، ج ۵، ص ۱۱۴). باور خوارج به جنگ و جهاد به منازعات فرقه‌ای و درگیری‌های خونین با دیگر فرقه‌ها و مردم انجامید.

تحکیم و عقیده خوارج درباره حکمیت

قبل از شروع بحث، شایسته است که یک نکته روشن گردد: در آغاز باید جریان حادثه تحکیم مورد بررسی قرار گیرد، زیرا با بررسی و دنبال کردن آن هم به گذشته پرداخته و هم با طی کردن سیر تحول خود، آینده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نخستین عقیده‌ای که از سوی خوارج ابراز شد و این عقیده باعث پیدایش این گروه گردید، عقیده آن‌ها در باب تحکیم است. آنان در جنگ صفین، بعد از آنکه علی (ع) به ناچار به حکمیت رضایت داد و سند تحکیم امضا شد، علم مخالفت برداشتند و گفتند: «ما رضایت نمی‌دهیم که در دین خدا افراد و اشخاص حکمیت کنند؛ حکومت فقط از آن خداست» (منقری، نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰، ص ۵۱۳). خوارج معتقد بودند که حکمیت و حکومت از آن خداست و به داوری گذاشتن آن میان دو نفر گناه کبیره است و نباید افراد را در تعیین

حکم خدا دخالت داد. آنان سخن خود را از ظاهر برخی از آیات قرآن استفاده کرده بودند، مانند آیات زیر:

«إن الحكم إلا لله يقص الحق وهو خیر الفاصلین» (انعام، ۵۷)
«فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بآیاتي ثمنا قليلا ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون» (مائده، ۴۴)

با استفاده از بیانات امام علی (ع) در پاسخ به عقاید خوارج می‌پردازیم: اساساً قبول حکمیت و داوری اشخاص درباره موضوعی که حکمین برخلاف حکم شرعی حکمی نکرده‌اند، کار خلافی نیست و با موازین شرعی مخالفت ندارد. او استدلال می‌کرد که قرآن در مواردی مسلمانان را به تعیین حکم و داوری دستور می‌دهد که رأی داورها محترم شمرده شود. برداشت‌های نادرست خوارج از آیات قرآن، مولود کج‌اندیشی آن‌ها در این مورد است. آیه ۵۷ سوره انعام در مقام بیان این حقیقت است که تعیین قوانین و تشریح احکام مخصوص ذات باری تعالی است و این منافاتی ندارد با اینکه در یک موضوع به حکم الهی، کسانی داوری کنند. آیه ۴۴ سوره مائده نیز داوری اشخاص را به‌طور کلی رد نمی‌کند، بلکه داوری آن کسانی را که برخلاف موازین شرعی و برخلاف «ما

أنزل الله» حکم می‌کنند، باطل می‌داند و آن را در زمره کافران قرار می‌دهد (یعقوب جعفری، ۱۳۷۱، ص ۲۴۷).

از قرآن کریم استفاده می‌شود که خدای متعال در مواردی مسلمانان را به تعیین حکم و داوری دستور می‌دهد که رأی داورها محترم شمرده شود. مورد اول: در جایی که بین زن و شوهر اختلاف باشد و به‌گونه‌ای که بیم آن رود کارشان به طلاق بکشد، در چنین مواردی قرآن دستور می‌دهد که یک نفر از خانواده مرد و یک نفر از خانواده زن به‌عنوان حکم انتخاب شوند: «وإن خفتم شقاق بینهم فابعثوا حکماً من أهله و حکماً من أهلها إن یرید إصلاحاً یوفق الله بینهم إن الله کان علیماً خبیراً» (سوره نساء، آیه ۳۵). این آیه به روشنی دلالت می‌کند که تعیین حکم در موضوعات هیچ‌گونه اشکالی ندارد و در برخی جاها جایز است. علی (ع) در مناظره خود با ابن کواء به این آیات استدلال فرمود و او را مجاب نمودند به‌گونه‌ای که ابن کواء و چند تن دیگر به حضرت پیوستند (ابن ابی حدید، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۵). نکته ظریفی که شهرستانی در این موضوع مطرح می‌کند، این است که خوارج خودشان در این مسئله داوری کردند و آن را کفر قلمداد نمودند و این

خود نوعی حکمیت و دخالت اشخاص در حکم خداست (شهرستانی، پیشین، ص ۱۱۶).

خوارج دارای دو شعار برجسته هستند که با شعارهای خود به نفی حکومت و انکار شرک می‌پردازند: «لا حکم إلا الله» و «ولو کره المشرکون». این شعارها به نفی و انکار اشاره دارد، یعنی با "لا" و این "لا" برای اثبات خداست و برای بشر انکار، یعنی اثبات حکم برای پروردگار و نفی و انکار آن در ارتباط با انسان. "لا" در شعار مذکور و بررسی آن در چارچوب بافت مورد نظر ما را به موضع انکاری خوارج می‌رساند. با استناد به اقوال و شعارهای خوارج درمی‌یابیم که آنان علی (ع) و معاویه و هر کس را که به تحکیم رضایت داده بود، مشرک شمرده و از وی تبری می‌جستند. خوارج کبیره شرک را که در نظرشان ماجرای حکمیت/تحکیم مصداق آن بوده، به‌عنوان معیار در سطح افکار عمومی جامعه اسلامی مطرح کردند. با طرح این معیار، جامعه اسلامی به دو پاره تقسیم شد. خوارج به این مسئله اذعان داشتند که مرتکب کبیره شرک حکمیت/تحکیم شده‌اند، اما راه حل در توبه یافتند و بدان فرا می‌خواندند. فراخوانی

به توبه در این موضوع خاص در اقوال و مکاتبتشان بدل به ترجیح بند کلامشان شده و در بیانیه عقیدتی سیاسی خویش گنجانده‌اند. با این معیاری که خوارج تعریف کرده بودند، دیگران مشرک تلقی شده و از دایره اسلام خارج بودند. خوارج با جایی از سپاه علی (ع) و هجرت به حرورا به واقع در مسیر هویت خویش گام نهادند. محققى در این باب گفته است آنان با هجرت به حرورا و انتخاب عبدالله بن هب الراسبی به‌عنوان امیر خویش، هویت سیاسی حزب تازه تأسیس خود را در قالب یک پیکر منسجم و منظم تعیین و تعریف کردند (بوعجیله، ناجیه اللوریمی، ص ۱۰۳). این انتقال از محکمه به حروریه برای خوارج سیر تکوینی آنان بسیار با اهمیت و در خور تأمل است. آنان با اعتقاد به «لا حکم إلا الله» نه تنها حاوی «لا اله الا الله» هستند، بلکه در بر دارنده تبری از رخداد شرک‌آلود حکمیت/تحکیم نیز می‌باشد. از اقامت در کوفه سر باز زدند و رفتن به حرورا (دار الهجره) را تصمیم خود قرار دادند (بوعجیله، ناجیه اللوریمی، ص ۲۰۰۶، ص ۱۰۳).

مرتکبین گناه کبیره

از مسائل اعتقادی و کلامی که خوارج

- مطرح نمودند و درگیری‌های فکری فراوانی -
به دنبال داشت، مسئله‌ای است که به ایمان
و کفر مربوط می‌شود. اینکه آیا اسلام و
ایمان مسئله‌ای اعتقادی است و آیا بدون
عمل تحقق پیدا می‌کند؟ براساس این بیان،
این پرسش به وجود می‌آید که مسلمانی که
به خدا و پیامبر (ص) معتقد است اما دچار
گناه کبیره می‌شود، چه حکمی دارد؟
- این مسئله اعتقادی دارای لوازم بسیار
مهم کلامی است که معمولاً در زمان‌های
بعدهی تبیین و تفسیر شده‌اند. این لوازم
عبارتند از:
- عمل جزئی از ایمان و داخل در ایمان
است.
 - میان کفر و ایمان منزلی قرار ندارد؛ بنابراین
هر انسانی یا مؤمن است یا کافر.
 - ایمان دارای درجات گوناگون است و
درجات ایمان به چگونگی اعمال بستگی
دارد؛ مثلاً ایمان شخصی که همه واجبات
و همه مکروهات را ترک می‌کند، بالاتر از
ایمان فردی است که تنها به واجبات عمل
می‌کند.
 - چون عمل جزئی از ایمان است، پس هر
عملی که با ایمان منافات داشته باشد،
سبب خروج از دایره ایمان می‌شود. از نظر
خوارج، گناه کبیره عملی است که با ایمان
منافات دارد و موجب کفر است.
- مرتکب کبیره چون کافر است، عذاب
اخروی اش لبدی است و در آتش خالد و
جاودان است.
- در بین مسلمانان تا قبل از خوارج،
نظریه شیعه در مورد مرتکب گناه کبیره قابل
قبول بود. به نظر می‌رسد خوارج این مسئله
را به طور خاصی مطرح نمودند که مورد
اختلاف و درگیری قرار گرفت. در تفکر
خوارج، مفهوم کافر نسبت به مؤمن نقش
مهمی ایفا می‌کند. از دید آنان مؤمن واقعی
چه کسی است؟ آیا کسی که مرتکب
معصیت می‌شود، مؤمن است یا کافر؟
خوارج به خاطر داشتن این عقیده، عملاً
کسانی که مرتکب گناه کبیره می‌شدند،
هرچند که ایمان قلبی به اسلام داشتند،
کافر می‌دانستند و ایمان باطنی را به تنهایی
کافی نمی‌دانستند. به نظر می‌رسد که
براساس این عقیده، به واسطه عمل فرد،
ایمان تأیید می‌شد و ایمان را امر مرکب از
اعتقاد و عمل به حساب می‌آوردند. این
عقیده خوارج در مورد مرتکب کبیره سبب
اختلاف و درگیری با دیگر فرقه‌های
اسلامی شد و به ایجاد علم کلام منجر
گردید. به تعبیر آنان، همه مسلمانان غیر
خارجی مرتد و کافر به حساب می‌آمدند و
آنان به سبب داشتن این تفکر، اکثریت
مسلمانان که عقیده آنان را نمی‌پذیرفتند،

تکفیر می‌کردند و ریختن خون آنان را مباح می‌دانستند. آرای خود را با زور به مردم تحمیل می‌کردند. این روش عامل اصلی انشعاب‌های سریع و پراکندگی مداوم و اختلافات درون‌فرقه‌ای آنان بود. زیرا به عقیده خوارج، مرتکب گناه کبیره کافر است و جان وی احترام ندارد و بر طبق همین عقیده، گنهکاران مخلد در آتش‌اند. اما معتزله برخلاف خوارج در این مورد معتقد است که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر؛ مرتبه‌ای میان کفر و ایمان است (منزله بین المنزلتین). این مسئله با اهمیت خاصی مطرح و سبب جدایی و اصل بن عطا از حسن بصری و مکتب معتزله به وجود آمد (جرجانی، سید شریف، ص ۳۷۷) و این مسئله بحث‌برانگیز پایه‌گذاری علم کلام شد. بنابر دیدگاه خوارج، افرادی که اعتقاد به اصول و مبادی آن‌ها ندارند و کسی که مرتکب گناه کبیره شود یا بر صغیره اصرار ورزد، کافر است و از اسلام بیرون رفته و کشتن او سزاوار است. آنان کشتن مخالفان را نیز جایز، بلکه واجب می‌دانستند.

بیان اینکه عمل جزئی از ایمان است یا نه؛ اگر جزئی از ایمان است، به چه صورتی است؟ مسأله کلامی مهمی است

که بحث گسترده‌ای می‌طلبد و وارد این بحث نمی‌شویم. در اینجا ما تنها به بررسی عقیده خوارج در تکفیر مرتکبین کبیره می‌پردازیم. بنا بر عقیده خوارج، به نظر می‌رسد میان ایمان و کفر واسطه‌ای نیست و عمل هم جزء ایمان است و گناه ایمان را از بین می‌برد. شخص کافر می‌شود. همه خوارج این عقیده را داشتند و اینکه بغدادی این مسئله را عقیده عام خوارج نمی‌داند (بغدادی، ابو منصور عبد القاهر، ۱۳۸۸، ص ۳۷) و مانند (اشعری، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۶) خیال می‌کند که بعضی از گروه‌های خوارج این عقیده را نداشتند، سخن بی‌پایه‌ای است. می‌توان بیان نمود که اعتقاد به کفر مرتکب گناه کبیره، سخن محکمه اولی است و همه گروه‌های خوارج خود را تابع آن می‌دانند. اما برخی از این گروه‌ها بعدها این عقیده را به نحوی توجیه کردند، از جمله اینکه گفتند منظور از کفر مرتکب کبیره، کفر نعمت است نه کفر دین. لذا بسیاری از نویسندگان کتاب‌های ملل و نحل در بیان عقیده مشترک همه گروه‌های خوارج، این مسأله را نیز ذکر می‌کنند که آن‌ها معتقد به کفر صاحبان کبیره‌اند. همچنین خوارج اعتقاد داشتند که کشتن عثمان کار عادلانه‌ای انجام داده‌اند و

این ایده مبنای تعلیمات فرقه ازارقه را تشکیل می‌داد. این عقیده خوارج در مورد مرتکب کبیره، به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی انشعاب‌های سریع و پراکندگی مداوم و اختلافات درون فرقه‌ای آنان بود.

ادله خوارج بر کفر مرتکب کبیره

خوارج در مورد کفر مرتکب گناه کبیره تمسک به ظاهر آیات قرآن می‌کردند. با دقت و تدبر در مضامین آیات مشخص می‌شود که آن‌ها دلالتی بر گفته‌های خود ندارند. تعالیم دینی شان چنان خشن بود که سرپیچی از همه یا برخی از آن‌ها به معنی رویگردانی از اسلام؛ و گرایش به کفر و شرک بود.

تقریباً اکثریت خوارج به جز فرقه «نجدات» مرتکب گناه کبیره را کافر قلمداد می‌کردند در نتیجه آن‌ها را مهدور الدم می‌دانستند. (اشعری؛ ص ۴۹؛ بغدادی ص ۴۲؛ شهرستانی ۱۷۲ص). خوارج سایر مسلمانان را کافر قلمداد می‌کردند در قتل و غارت مخالفین خود بی‌مهابا بودند گروهی از آنان حتی کشتن کودکان افراد مخالف خود را واجب می‌دانستند (جعفری؛ همان؛ ص ۲۷). خوارج سرزمین‌های مسلمانانی را که تحت سلطه آن‌ها نبودند، دار الکفر می‌خواندند و جنگ با آن بلاد و قتل مردم آن را بر خویش لازم می‌دانستند. به همین علت

بود که دو قرن خروج دائم و مکرر آن‌ها در سراسر عالم اسلام جوی‌های خون به راه افتاد.

مخالفان استعراض

بغدادی حکم مرتکب گناه کبیره را به این وضع که حکم آن قتل است؛ نظر عام همه خوارج بیان نمی‌کند و شاهد مثال را این بیان می‌نماید که نجدات با تفاوت قائل شدن بین دو نوع کفر؛ کفر دینی (بی اعتقادی به دین) و کفر نعمت اظهار نموده اند چنانچه مرتکب کبیره در اصول از خوارج باشد به صرف ارتکاب گناه کافر به دین نیست و فقط کافر نعمت است. (بغدادی؛ ص ۴۵). گروهی اعتقاد دارند که حکم به کفر تنها به موجب ارتکاب گناهی رواست که در قرآن نسبت به آن وعیدی بیان شده است بنابراین تنها همین تفسیر درست است که گفته شود که خوارج فقط به کفر عثمان؛ علی؛ اصحاب جمل؛ حکمین و افرادی که حکمیت و نظر داورها را قبول نموده اند عقیده دارند از نظر عمومی خوارج در باب تکفیر دو فرع سرچشمه می‌گیرد: یکی آنچه خلیفه یا امام گناه کبیره ای از وی سرزند مسلمان نیست و از همین روی قیام بر ضد او اقدامی واجب است. دیگر آن که سرزمین تحت حاکمیت چنین امامی دار الایمان نیست بلکه دار الکفر است ریختن خون

گذاشت. نکته‌ای که بدان استناد می‌کند این است که این اقدام‌های فردی از طرف بعضی از رهبران خوارج نیز در زمان خود محکوم شده است؛ چونانکه ابوبلال مرداس با استعراض به طور عام مخالفت می‌نمود و کشتن دیگران را تنها در جریان جنگ یا در دفاع از خود جایز می‌شمرد (صابری؛ ج ۱، ص ۳۴۱) خوارج معتقد بودند تمام گناهان کبیره است و چیزی بنام صغیره نداریم. (”قاضی عبد الجبار معتزلی؛ ۱۹۶۵م؛ ص ۶۳۲)

امربه معروف ونهی از منکر

زمانی که خوارج با عبدالله بن وهب راسبی بیعت کردند به پا خواست و گفتند: «همانا خداوند از ما عهد و پیمان گرفته است که امر به معروف ونهی از منکر کنیم و معتقد به حق باشیم و آن را بگوئیم و در راه حق جهاد کنیم (دینوری؛ ابن قتیبه؛ ۱۹۶۰؛ ص ۲۴۷) و آیه زیر را تلاوت نمود: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۱.

مردم این سرزمین و حتی تلف نمودن حیوانات آنان رواست از دید خوارج مرتکب گناه کبیره کافر و مرتد؛ توبه وی پذیرفته نیست و کشتن او نیز واجب است. از این دیدگاه بعنوان «استعراض» یاد شده و مجوز قتل بدون دلیل و مجوز شرعی به فراوانی به خوارج نسبت داده شده است (حسین صابری؛ ۱۳۹۵؛ ج ۱، ص ۳۴۱). سابعی؛ یکی دیگر از افرادی است که استعراض را از خوارج نفی می‌کند. او می‌گوید استعراض به معنی قتل بدون دلیل و مجوز شرعی است به فراوانی به خوارج نسبت داده اند و قتل عبدالله بن خباب بن ارت بعنوان نخستین مصداق آن قلمداد شده است به نقد این نسبت می‌پردازد. وی توضیح می‌دهد که منحصر دانستن قتل‌ها بدون مجوز شرعی به جریان مخالف تحکیم با وقایع تاریخی ناسازگاری دارد و این گونه قتل‌ها بدست دیگران نیز اتفاق افتاده است و سپس بیان می‌کند اگر هم در تاریخ مواردی از این قبیل قتل‌ها به دست خوارج صورت گرفته باشد نباید خطای افراد را به حساب گروه یا اندیشه

۱ حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت!، ص/ ۲۶

۱ ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنده از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در

در نزد خوارج امر به معروف و نهی از منکر تعقلی نیست بلکه تعبدی است. یعنی به نتایج آن کاری ندارند و انسان حق ندارد حساب و منطق را در آن وارد کند و باید کور کورانه امر به معروف و نهی از منکر را اجرا کند و اگر یقین دارد که در اینجا سرمایه‌ای را مصرف می‌کند و سودی هم نمی‌برد می‌گوید به ما مربوط نیست خدا به ما گفته تو باید به هر حال امر به معروف و نهی از منکر کنی (نهج البلاغه خطبه ۲۸۶). خوارج معتقدند که امر به معروف و نهی از منکر باید از طریق قلب؛ زبان و دست صورت گیرد. اگر روش دستی کارآمد نبود باید از شمشیر و سلاح استفاده کرد. در این باره به این آیه قرآن استناد می‌کردند: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» ۱.

خوارج در مورد امر به معروف و نهی از منکر معتقد بودند شورش بر والی و امام ستمگر بدون هیچ شرطی لازم است. آنان می‌گفتند این اصل مشروط به چیزی نیست و در همه جا بدون استثنا باید این دستور

الهی انجام گیرد. (جعفر سبحانی؛ ج ۵؛ ص ۴۷۵) خوارج در آغاز ظهور با وجود جمود فکری؛ کوتاه بینی و تنگ نظری آشکاری که در عقاید خویش نشان می‌دادند تا حد زیادی ساده یا دسته کم خشک و متعصب بودند چنانچه در نماز و روزه سخت می‌گرفتند و در امر به معروف و نهی از منکر افراط می‌کردند اما بعدها به فساد گرایش پیدا کردند و حتی دم از تقیه زدند. (احمد بن علی قلقشندی؛ ۱۴۰۷؛ ص ۲۲۶) خوارج در اجرای امر به معروف و نهی از منکر بسیار جدی و کوشا بودند و بر اساس اندیشه خود بدان عمل می‌کردند و همین موضوع موجب شد تا از خوارج چهره تند رو به جا بگذارند. اینان بعنوان یک فرقه دست به فعالیت‌های تبلیغی حادی زدند کم کم به این فکر افتادند که به خیال خود ریشه مفساد دنیای اسلام را پیدا کردند آنان به این نتیجه رسیدند که عثمان، علی و معاویه همه گنهکارند و ما باید با مفساسدی که بوجود آمده مبارزه کنیم و امر به معروف و نهی از منکر نماییم.

فرق خوارج

خوارج به ده‌ها فرقه منشعب شده‌اند و

۱ و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید

تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد. حجرات/ ۹

درباره تعیین فرقه‌های اصلی آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد (شهرستانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵). آن‌ها به خاطر عقایدی که در دوران خود داشتند و به اجرا می‌گذاشتند، مانند تکفیر مسلمانان و بی‌خردی و مبالغه در اعتقادات، تا جایی که خون و اموال مسلمانان را حلال می‌شمردند و با زنان مسلمانان در حال عده نکاح می‌کردند، باعث شدند که گروهی از پیروانشان از آن‌ها جدا شده و فرقه‌های جدیدی را در دل خوارج تشکیل دهند. در زیر به بررسی دلایل اعتقادی که باعث انشعاب خوارج گردید، پرداخته می‌شود.

فرقه ازرقه: عقاید و تاریخچه

ازرقه پیروان ابونافع راشدین ازرق هستند و در عقیده آن‌ها، هر فردی که با آن‌ها مخالفت کند، باید کشته شود (رازی شهاب‌الدین سهروردی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۳). از رهبران اصلی این فرقه نجده بن عامر و نافع بن ازرق بودند که ابتدا از پیروان ابن زبیر در مکه بودند، اما پس از مدتی با عقاید وی مخالفت کرده و از اطراف او پراکنده شدند. پس از کشته شدن ابوبلال، رهبر خوارج بصره، در سال ۶۰ هجری، این گروه برای گریز از فشارهای ابن زیاد به مکه گریختند و به عبدالله بن زبیر پیوستند.

با این حال، به سبب ستایش ابن زبیر از طلحه، زبیر و عثمان، که مخالف عقاید خوارج بودند، از او جدا شده و به بصره بازگشتند (حسین جابری، ۱۳۹۵، ص ۳۵۲). نافع پس از ترک مکه به اهواز رفت، در حالی که نجده به سمت سرزمین یمامه سفر کرد. نافع معتقد بود که تقیه کردن جایز نیست و حکم به کفر قاعدین از جنگ می‌داد. اما نجده بر خلاف عقاید وی، تقیه کردن را جایز می‌دانست و برای توجیه سخن خود به آیه «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مِنْهُمْ تَقَاءً» (آل عمران: ۲۸) و آیه «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» (غافر: ۲۸) استناد می‌کرد. بر اساس این آیات، نجده نتیجه می‌گرفت که در صورت امکان، جهاد بهتر است، چون خداوند می‌فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء: ۹۵).

نافع به دلیل داشتن عقاید سخت و دور از فطرت انسانی، تعداد زیادی از پیروانش را از دست داد. ابو فدیک، عطیه حنفی و راشد طویل از جمله کسانی بودند که از او جدا شدند و به سرزمین یمامه سفر کرده و به دیدار نجده رفتند و عقاید نجده را پذیرفتند. نجده پس از شنیدن سخنان آن‌ها، نامه‌ای به نافع نوشت و او را با آیات

- قرآن از عقایدش بر حذر داشت، اما نافع با تفسیر شخصی خود، عقایدش را توجیه کرد. این اختلاف عقاید، جدایی بزرگی در بین خوارج ایجاد کرد. گروه ازارقه به دلیل عقاید خود که شامل تندروی در تکفیر، عدم قبول تقیه و حکم تکفیر برخی از خوارج مورد انتقاد قرار گرفتند. این وحشیگری و سنگدلی آنان، مانند سر بریدن عبدالله بن خباب و شکافتن شکم زن حامله‌اش، باعث پراکندگی عده زیادی از طرفدارانشان شد (جعفر سبحانی، ۱۳۷۱، ص ۱۹۸).
- حکم به استناد ظواهر قرآن و بر این اساس ساقط دانستن رجم و اسقاط حد قذف از کسانی که تهمت قذف مردان زنند و ثبوت آن برای کسانی که به زنان محصن نسبت زنا دهند.
- دوزخی دانستن اطفال مشرکان در کنار پدرانشان (همان، ص ۳۵۳).
- جایز ندانستن تقیه.
- رواداشتن اینکه خداوند پیامبری را برگزیدند که پیش‌تر کافر بوده است و یا پس از نبوت کافر شود.
- اجماع بر اینکه هر کس گناه کبیره انجام دهد، کافر است و از دین به کلی خارج است و در کنار کافران پیوسته در آتش دوزخ خواهد بود (شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۲۲).

اعتقادات ازارقه

از اندیشه‌های خوارج ازارقه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تندروی در تکفیر علی (ع).
 - حکم به تکفیر قاعدین خوارج، یعنی گروهی از خوارج که از پیکار خودداری ورزیدند و در بصره ماندند. از دیدگاه ازارقه، کشتن چنین کسانی روا بود. آنان همچنین کسانی را که به لشکر ازارقه می‌پیوستند، می‌زدند. این محنه بدین ترتیب بود که اسیری از مخالفان را در اختیار وی قرار می‌دادند تا او را بکشد. به طوری که اگر شخص این کار را انجام می‌داد، به صحت دعوی وی پی می‌بردند وگرنه خود او را می‌کشتند.
 - روا دانستن قتل زنان و کودکان غیر خوارج.
- با رد کردن عقاید تندرو و نافع ازرق توسط ابوبیہس در باره دشمنان خوارج و عدم قتل کودکان و زنان، فرقه بیہسیه به وجود آمد (اشعری، ۱۴۰۰، ص ۶۰). از فرقه بیہسیه به عنوان فرقه‌ای مستقل یاد می‌شود (همان)، اما برخی آن را ادامه یا فرقه‌ای از اباضیه می‌دانند. گروه اصلی بیہسیه، گروهی از افراد خارجی عربستان مرکزی (ناحیه یمامه) بودند که به ابن زبیر در مکه کمک کرده بودند، ولی بعداً به منطقه

بودند و همچنین واقفیه را کافر می دانستند (بغدادی، ۱۴۱۴، ص ۱۰۷).

فرقه اباضیه

یکی از فرقه‌های اباضیه که عقایدش نزدیک به عقاید اهل سنت بوده و دارای مذهب معتدلی است که تا کنون باعث شده مذهب و فرقه آن‌ها باقی بماند، فرقه اباضیه می‌باشد. مذهب آن‌ها، مذهب رسمی کشور عمان است، چون این فرقه در عمان، زنگبار و شمال آفریقا زندگی می‌کنند. موسس این فرقه عبدالله بن اباض است. وی از ذریه مره بن عبید بن معاص و سرسلسله اباضیه است که هم‌عصر معاویه بوده است. وی از جمله افرادی بود که به مکه سفر کرد تا جلوی حمله مسلم بن عقبه، یکی از عوامل یزید به مکه را بگیرد (طبری: تاریخ ۴/۴۳۸). برخی بر آن هستند که وی رهبر سیاسی این گروه بوده و رهبری علمی و دینی بر عهده جابر بن زید العمانی می‌باشد. عبدالله نخست با نافع بن ازرق همراهی می‌کرد، اما پس از مطلع شدن از آرای افراطی از او جدا شد. ظاهراً هم‌زمان با انحلال حکومت بنی‌امیه در سال ۱۳۲ هجری، جلندی بن مسعود موفق شد تا حکومت اباضی را در عمان تأسیس کند. اباضیه معتدل‌ترین فرقه خوارج و تنها

اصلی خود بازگشتند و برای خود حکومت مستقلی تشکیل دادند. چون رهبرشان به نام نجده بود، به نجديه مشهور شدند. مدتی بر نواحی وسیعی از عربستان، حتی بیشتر از قلمرو حکومت ابن زبیر شامل بحرین و عمان در ساحل شرقی و قسمت‌هایی از یمن و حضرموت در جنوب و جنوب غربی، حکومت کردند. این فرقه در درون خود دچار اختلافات بسیاری بودند که همین باعث نابودی آن به دست سرداران اموی شد.

بیهسیه دارای عقاید مختص خود بودند، مانند:

- کسی مسلمان است که به خداوند، پیامبر و اولیای خدا و هر چه که پیامبر فرموده ایمان بیاورد و از دشمنان خدا و پیامبر بیزاری جوید. آن‌ها فردی که مرتکب گناه شود را تا هنگامی که نزد والی برود و حد بخورد، نه کافر و نه مشرک می‌دانستند، بلکه بعد از حد خوردن او را کافر ندانسته و پاک قلمدادش می‌کردند.
- از نظر آن‌ها، انسان دارای اختیار بوده و می‌تواند هر کاری را انجام دهد و قدرت هر کاری را دارد، نه اینکه مجبور به انجام هر کاری باشد.
- بیهسیه افرادی را که با عقاید معتزله هم‌رای

فرقه باقی مانده از آن‌ها هستند که امروزه در کشور عمان و مناطقی از شمال آفریقا حضور دارند (رضا برنجکار، ۱۳۷۸، ص ۳۰-۳۱).

فرقه‌های اباضیه از جمله فرقه‌هایی هستند که خشونت و تندروی در آن‌ها رواج داشته و از اعتدال و میانه‌روی فاصله دارند. به همین دلیل اشعری در مورد آن‌ها آورده است که: «خوارج اباضیه فقط خودشان را دوست دارند و مخالفان خود را حتی اگر نماز بخوانند، کافر می‌دانند که ازدواج با آن‌ها را حلال دانسته و ارث بردن از آن‌ها را جایز می‌دانند. اباضیه کسانی که مرتکب گناه کبیره شوند را موحد دانسته، ولی مؤمن حسابشان نمی‌کنند و کشتن مخالفان خود را قبل از دعوت به دینشان حرام می‌دانند» (اشعری: مقالات الاسلامیین ۱۰۴-۱۰۵). البته بعضی فرقه‌های آن‌ها از حد اعتدال خارج شده و مسلمانان را کافر حقیقی می‌دانند. فرقه‌های نجدیه، اباضیه، ازارقه و صفریه و پیروان آن‌ها در محکوم کردن و رد حکمیت معاویه و حضرت علی با یکدیگر همراه هستند، ولی تنها نجدیه، ازارقه و صفریه قائل به شرک مسلمانان بوده و جان و مال آن‌ها را بر خود حلال می‌دانند و حریم مسلمانان را بر خود مباح می‌بینند. اما فرقه اباضیه حتی ریختن قطره‌ای از

خون مخالفان موحد خود را هم مباح ندانسته و حتی ریختن خون کودکان و فردی که مرتکب گناه کبیره شود را نیز جایز نمی‌دانند (جعفر سبحانی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۸).

فرقه اباضیه با اینکه دارای مذهب و فقه معتدلی بودند، در سیاست دشمن دولت بنی امیه و بنی عباس بودند، به این دلیل که آن‌ها اعتقاد داشتند که خلافت حق هر مسلمان صالحی است و مخصوص قریش و نسل‌های آن مانند علویان، عباسیان و امویان نیست. وقتی این نظریه با فرقه‌های خوارج مانند صفریه، نجدیه و ازارقه یکی شد، نویسندگان در تاریخ این نظریه را تعمیم داده و اباضیه را هم‌ردیف دیگر فرقه‌ها و عقایدشان قرار دادند و آن‌ها را جزو خوارج دانستند و آن را چهارمین فرقه از فرقه‌های خوارج نامیدند. با این وجود، فرقه اباضیه در بسیاری از کتب قدیم و جدید خود از فرقه خوارج بیزاری جسته و به شدت با آن‌ها مبارزه می‌کردند. فرقه اباضی تا قبل از قرن سوم هجری به نام قاعدین معروف بودند که این اسم را ازارقه و دیگران برای تحقیر و رد اعتقادات این گروه بر آن‌ها گذاشته بودند. بعد از قرن سوم، به این اسم مشهور شدند. این لقب قاعدین به این دلیل بر آن‌ها

اطلاق می‌شد که جنگ نمی‌کردند و شیوه مسالمت و نجنگیدن با برادران مسلمانان را در پیش گرفتند. آن‌ها زندگی تحت حکومت ظالمان را برای خود جایز و کشتن کودکان و زنان مخالفان و غارت اموال آن‌ها را جایز نمی‌دیدند و به طور مخفی به نشر اعتقادات سیاسی خود می‌پرداختند (رجب محمد عبدالحلیم: الاباضیه فی مصر و المغرب، ص ۵۴-۵۶). اباضیه مخالفان خود را نه مشرک و نه مؤمن بلکه کافر می‌دانستند و کشتن آن‌ها را نیز جایز می‌دانستند، ولی در خفا و نه آشکارا. آن‌ها کسی را که مرتکب کبیره شود، مؤمن نمی‌دانند، ولی او را موحد می‌شناسند. معجزه را بر پیامبران واجب نمی‌دانند. امام خود را امیرالمؤمنین نمی‌خوانند (علی محمد ولوی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۵).

فرقه نجدیه

از دیگر گروه‌های منشعب شده از خوارج می‌توان به فرقه نجدیه اشاره کرد (محمد بن محمد نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۰). نجدیه یا عاذریه به پیروان نجهده بن عامر حنفی گفته می‌شود. عاذریه فردی است که پس از جدایی خوارج از ابن زبیر به این گروه پیوست (علی محمد ولوی، ۱۳۶۷، ص ۲۷۸). نجهده به خاطر مسائل

شرعی و اعطای بیشتر مال به برخی از افراد نجدیه، مورد مؤاخذه برخی از یاران قرار گرفت. همچنین روایت شده است که به اعضای فرقه خود که خارج از قلمرو حکومت خوارج به سر می‌بردند، اجازه می‌دادند معتقدات واقعی خویش را کتمان کنند و این رسم به تقیه مشهور است. مسائلی از این دست نشان می‌دهند که نجدیه برخلاف ازارقه، بین خود و دیگر مسلمانان خط فارق مشخصی نمی‌کشیدند. بیشتر روایات درباره آراء نجدیه مربوط به آن قبیل موارد فقهی است که اداره کشوری وسیع به طور طبیعی پیش می‌آورد؛ مثلاً مسائل مربوط به رفتار سران سپاه با زنان اسیر و مجازات موارد سرقت و زنا که گهگاه پیش می‌آمد. رأی قاطع خوارج، که احتمالاً نجدیه از آن آغاز کردند، این بود که هر کس مرتکب کبیره شود از «اصحاب الجحیم» است. در نظر ازارقه، که در گوشه‌ای از قلمرو حکومت اسلامی به سر می‌بردند، کسی که مرتکب دزدی یا زنا می‌شد به آسانی می‌شد از آن قلمرو رد کرد؛ ولی برای نجدیه، اخراج هر دزد و هر زناکاری از سراسر قلمرو حکومت کار آسانی نبود. چه بسا نجدیه فکر می‌کردند که این کار حتی به صلاح هم

نباشد. این امر ناشی از تسامح اخلاقی نبود، زیرا گفته شده است که نجلیه در مورد شرب خمر سخت‌گیر بودند، بلکه احتمالاً ناشی از درک این معنی بود که هر جامعه‌ای به ناچار شامل افراد خوب و بد است. با این همه، لازم بود توجیهی نظری برای رفتار خود که عملاً به صلاح بود، پیدا کنند. نجلیه این کار را با فرق قائل شدن میان اصول و فروع در دین انجام دادند (واحد تحقیقات مؤسسه فرهنگی هنری جام طهور، ۱۳۹۵، ص ۱۳۲-۱۳۳).

عقاید نجده این‌گونه بود که تقیه را جایز می‌دانست و اعتقاد داشت که جهاد خوب است، ولی ترک جهاد و خانه‌نشینی اشکالی ندارد. نجده ضروریات را حرمت خون مسلمانان و معرفت خداوند و رسول او می‌دانست (غالب بن علی عواجی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۱۱). نظریات نجده به فرقه ازارقه نزدیک بود، ولی مسئولیت آن‌ها در اداره سرزمینی وسیع، موجب شد که در تفاسیر کلامی خود از سخت‌گیری‌های بی‌مورد بکاهند. آن‌ها قاعدین از جنگ را کافر ندانسته بلکه آن‌ها را منافق می‌خواندند و تقیه را برای کسانی که بیرون از سرزمین خود بودند، جایز می‌دانستند. آن‌ها هر کس که گناه کبیره انجام می‌داد را ملحق به اصحاب جحیم قلمداد می‌کردند و به

آسانی افرادی را که مرتکب دزدی یا زنا می‌شدند، از سرزمین خود بیرون می‌کردند. آن‌ها در مورد شرب خمر سختگیر بودند و همچنین این فرقه مسائل فقهی جدید که درباره آن‌ها هیچ حکم شرعی وجود نداشت، جزو فروع دین می‌شمردند. در عقیده آن‌ها، افرادی که بر زنا و دزدی اصرار می‌کردند را مشرک می‌دانستند. نجلیه عقیده داشتند که خداوند آن‌ها را به دوزخ نمی‌برد، بلکه آن‌ها را وارد بهشت خود می‌کند (واحد تحقیقات مؤسسه فرهنگی هنری جام طهور، ۱۳۹۵).

فرقه صُفْرِيَّة

فرقه صُفْرِيَّة یکی از سه فرقه بزرگ خوارج است که در مقایسه با ازارقه، که فرقه‌ای تندرو به شمار می‌رود، فرقه‌ای میانه‌رو محسوب می‌شود. پایه‌گذاران این فرقه را عبیده بن قبیص، زیاد بن اصف و نعمان بن صفر دانسته‌اند. عبدالله بن صفار تمیمی به عنوان پایه‌گذار جدایی این گروه از تدریان پیرو ابن ازرق شناخته می‌شود. پس از خروج ابن ازرق از بصره به قصد اهواز و قیام بر ضد حکومت شام و کارگزار آن در عراق، تنها شمار اندکی از خوارج بصره در این شهر ماندند (سال ۶۵ ق). عبدالله بن اباض و عبدالله بن صفار دو تن از این باقی‌ماندگان در بصره بودند که با

تندروی‌های ابن ازرق و استعراض و تکفیر او مخالفت داشتند، هرچند این دو نیز با یکدیگر اختلاف‌هایی داشتند. ابن صفار تا آن حد تسامح روا نمی‌داشت که مانند ابن اباضی، تکفیر مخالفان خوارج از اهل قبله را جایز ندانسته باشد. از همین رو، ابن اصفرو، نافع بن ازرق را به تندروی و ابن اباض را به کم‌انگاری متهم کرد (طبری، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸). این جدایی نقطه آغازین پیدایی صفریه بود، اما مشارکت عملی این گروه برای نخستین بار در همراهی آنان با صالح بن مسرح و پس از آن شیبب بن یزید در سال ۷۶ ق رخ می‌نماید.

صفریه پس از آن نیز در قیام سعید بن بجدل شیبانی و پس از مرگ او در شورش ضحاک بن قیس شیبانی شرکت کردند و در بخشی از فعالیت‌های خوارج در شمال عراق، یا بخشی که در متون قدیم جزیره نامیده می‌شود، تأثیر گذاشتند. پس از قتل ضحاک بن قیس در سال ۱۲۸ ق نیز به شیبان بن عبدالعزیز یشکری پیوستند، هرچند این دوره مصادف با زمانی بود که خوارج شکست‌های سنگینی در برابر سپاهیان ابن هبیره متحمل شدند. بنابراین، می‌توان حضور صفریه را در شورش‌های عراق و جزیره در نیمه دوم سده اول و

بخشی از نیمه اول سده دوم مشاهده کرد. این گروه پس از آن نیز توانستند در سرزمین‌های کرانه‌ای مسلمانان به حیات خود ادامه دهند، چنان‌که از حدود سال ۱۷۰ ق در افریقیه یا مغرب کنونی، از آنان نامبرده شده است و در سال ۱۵۵ ق نیز توانسته‌اند با غلبه بر سجلماسه، نخستین حکومت‌های خوارج را در بخش‌های شمال و شمال شرقی آفریقا پایه‌گذاری کنند (جاحظ، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۵۳). هرچند بعدها میان این گروه و لباضیه در این سرزمین نزاع‌ها و رقابت‌هایی درگرفت و سرانجام این نزاع‌ها به سود اباضیه پایان پذیرفت.

صفریه در سده‌های دوم و سوم حضوری یادشدنی داشته و در خراسان، سیستان و نواحی دیگری از این دست اندیشه‌های میانه‌رو خوارج در این سرزمین‌ها در حقیقت پیروان فرقه‌های دیگر چون بیهسیه و عجارده بوده‌اند که در صفریه حل شده‌اند. اندیشه‌های صفریه فضایی میانه را ترسیم می‌کند که ازارقه در یک سوی و اباضیه در سوی دیگر آن قرار گرفته‌اند.

اصول اندیشه‌های صفریه

است) را جایز می‌دانسته و عقیده داشتند که دو نوع شرک وجود دارد: یکی اطاعت بردن از شیطان و نوع دوم اطاعت کردن از بت‌ها. همچنین، آن‌ها کفر را نیز دو نوع می‌شمردند: یک نوع کفر که منجر به انکار نعمت گردد و نوع دوم کفر که به انکار خداوند منجر گردد. آن‌ها برائت را نسبت به گناهکارانی که مرتکب گناهان موجب تکفیر شده‌اند، واجب دانسته، ولی برائت در مقابل افرادی که تنها موجب گناهی شده‌اند که موجب حد شرعی است، را مستحب می‌دانستند (بغدادی، ۱۴۱۴، ص ۹۰-۹۱).

از انشعاب‌های داخلی صفریه

اطلاعات درستی در دست نیست. همین اندازه هست که بغدادی از افتراق صفریه به سه دسته یاد می‌کند:

- دسته‌ای که مانند ازارقه هر کس را که مرتکب هر نوع گناه کبیره‌ای شود کافر می‌دانستند.

- دسته‌ای که تنها گناهان فاقد حد شرعی را موجب تکفیر دانستند.

- گروهی که معتقد بودند گناه در صورتی که به موجب آن عملاً حدی جاری شود موجب تکفیر است.

ابن حزم نیز برخی از گروه‌هایی را که در گزارش دیگر منابع ملل و نحل به عنوان فرقه‌های مستقل برای خوارج ذکر شده‌اند،

اصول اندیشه‌های صفریه بدین قرار است:

- این گروه به تکفیر اعتقاد نداشتند، مشروط بر اینکه آنان در دین و باور با این گروه هم‌باشند.

- هرچند مرتکبان برخی از کبیره‌ها را کافر می‌دانستند، اما استعراض را نمی‌پذیرفتند و گناهانی که خداوند حدی برای آن‌ها قرار نداده، مانند ترک نماز و روزه، را اگر فردی انجام دهد، کافر نمی‌دانستند. اما اگر فردی دچار گناهی شود که خداوند حد برای آن قرار داده است، مانند زنا و سرقت، اگر کسی آن‌ها را انجام دهد، کافر نمی‌دانستند و فقط

شخص را متصف به همان گناه قلمداد می‌کردند (حسین صابری، ۱۳۹۵،

ص ۳۵۸). همچنین، کشتن زنان و کودکان

مخالفان از اهل قبله را روا نمی‌شمردند

(ناصر بن سلیمان سابعی، ۱۴۲۰ ق،

ص ۱۷۳) و حتی دست کشیدن از جنگ با

مسلمانان را جایز می‌دانستند.

- این گروه تقیه را، البته نه در عمل بلکه در

قول، جایز می‌دانستند.

- صفریه همچنین رجم را ساقط نشده

نمی‌دانستند و آن را پذیرفته بودند.

- به ضحاک بن قیس نسبت داده شده است که

ازدواج زنان مسلمان با کافران اهل قبله

(مقصود از این کافران مسلمانانی است که

مرتکب کبیره‌ای شده‌اند که موجب تکفیر

هستند، از موارد غنیمت نمی‌باشد. همچنین هجرت از سرزمین را یک فضیلت می‌دانستند که مستحب است نه واجب. امام کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شد را از افرادی به حساب می‌آوردند که کافر است. همچنین این فرقه یکی از سوره‌های قرآن به نام سوره یوسف پیامبر را قبول نداشته و بیان چنین داستانی را در شأن خداوند نمی‌دانند (اشعری، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۱۶۴).

تفاوت و تناقضات اندیشه‌های کلامی خوارج

در طول تاریخ، اندیشه‌های کلامی خوارج به دلیل تنوع فرقه‌ها و گروه‌های مختلف این جنبش دچار تفاوت‌ها و تناقضاتی شده است. این تفاوت‌ها به دلیل اختلاف در تفسیر دین، برخورد با مسائل سیاسی و اجتماعی و نحوه اجرای اصول اعتقادی به وجود آمده است. در ادامه به مهم‌ترین تفاوت‌ها در اندیشه‌های کلامی خوارج که از اجرای اصول اعتقادی به وجود آمده است، اشاره می‌شود:

اختلاف در نگرش به گناه و کفر: گروهی از خوارج اعتقاد داشتند که مرتکبان گناه کبیره کافرند و باید کشته شوند، اما فرقه اباضیه دیدگاه معتدل‌تری دارند و

یعنی فرقه‌های عجارده، بیهسیه و ثعالبه، را با همه انشعاب‌هایشان از فرقه‌های صفریه می‌داند و همچنین از فضیله با عقایدی مانند مرجئه و طایفه‌ای دیگر به عنوان انشعاب‌های صفریه نام می‌برد (صابری، پیشین، ص ۳۷۱-۳۷۲).

فرقه عجارده

یکی دیگر از فرقه‌های منشعب شده از خوارج، فرقه عجارده می‌باشد. این نام را بر پیروان عبدالکریم بن عجرد نهاده‌اند. وی از اصحاب عطیه بن اسود حنفی بود که خود از رهبران نجدات است (اشعری، ج ۱، ص ۱۸۰). درباره عقاید عمومی آن‌ها این اندازه گزارش شده است که آن‌ها عقیده داشته‌اند که باید از اطفال تا زمانی که به سن بلوغ می‌رسند، برائت جست تا به دعوت اسلام پاسخ دهند. بر اساس این نظریه، اگر فردی قبل از اینکه فرزند فرد دیگری به سن بلوغ برسد، او را به قتل برساند، چون هنوز مسلمان نشده، هیچ دیه و قصاصی برای قاتل قائل نمی‌شوند (شهرستانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۸). آن‌ها قاعدین را کافر ندانسته و از آن‌ها برائت نمی‌کردند به شرط اینکه به دیانت مشهور باشند. برخلاف اعتقاد ازارقه، معتقد بودند که اموال مسلمانان تا زمانی که زنده

اعتقاد دارند که مرتکب کبیره مسلمان باقی می‌ماند، اما از زمره مؤمنان خارج می‌شود. این تفاوت در نگرش به گناه و کفر سبب شکل‌گیری اختلافات و تنش‌های داخلی در بین خوارج شد.

تکفیر مخالفان: ازارقه، اباضیه، نجدیه و صفریه همه مخالفان خود را کافر می‌دانستند، اما درجات و شرایط این تکفیر متفاوت بود. همه این فرقه‌ها اعتقاد داشتند که مخالفان باید کشته شوند، هرچند در بعضی از آن‌ها مانند اباضیه و صفریه در این مورد محدودیت قائل بودند. این برخورد باعث شد که خوارج نتوانند یکپارچگی و اتحاد خود را حفظ کنند.

تقیه: ازارقه و اباضیه تقیه را جایز نمی‌دانستند، اما نجدیه و صفریه آن را در شرایط خاص جایز می‌دانستند.

اختلاف در مسئله امامت: همه خوارج معتقدند که امام باید از بهترین و عادل‌ترین افراد انتخاب شود، اما در خصوص معیارهای انتخاب امام و نحوه اجرای این انتخاب اختلاف نظر زیادی وجود دارد. برخی از فرقه‌ها بر این باورند که امام باید از قبیله قریش باشد، از جمله نجدیه و صفریه که در این مورد محدودیت‌هایی قائل هستند، اما گروه‌های دیگر اعتقاد دارند که نسب و قبیله اهمیتی

ندارد و تنها تقوا و عدالت معیار انتخاب امام است، از جمله ازارقه و اباضیه که معتقدند امامت حق هر انسان صالحی است.

حکم به قتل زنان و کودکان: ازارقه و برخی دیگر از فرقه‌های خوارج، از جمله اباضیه، قتل زنان و کودکان را جایز می‌دانند، اما صفریه و نجدیه این کار را ناپسند می‌دانند.

اختلاف در موضوع جهاد: خوارج به جهاد و مبارزه برای برقراری عدالت الهی معتقد بودند، ولی در نحوه و زمان اجرای جهاد با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. برخی فرقه‌ها به جهاد دائم و مداوم معتقد بودند، اما گروهی دیگر اعتقاد داشتند که جهاد باید تنها در موارد خاص و ضروری انجام گیرد. به نظر می‌رسد ازارقه و اباضیه جهاد را واجب می‌دانستند، اما نجدیه و صفریه آن را مستحب و در شرایط خاص واجب می‌دانستند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که خوارج به غیر از تفاوت در دیدگاه‌ها، در جزئیات و شرایط اندیشه‌های کلامی با یکدیگر اختلاف‌هایی داشتند که باعث شد منازعات فرقه‌ای در این جنبش به وجود آید. این مبانی اعتقادی آنان را به عنوان یک گروه متفاوت و متمایز در تاریخ اسلام

معرفی می‌کند و تأثیرات عمیقی بر جوامع اسلامی و تفکرات دینی و سیاسی آنها گذاشته است. اندیشه‌های آنان به امنیت و ثبات جامعه اسلامی نیز لطمه زد؛ زیرا به دلیل باور به کفر و تکفیر افراد به دلیل گناهشان، به درگیری‌های خونین با دیگر فرق و مردم تبدیل شدند. این درگیری‌ها به ثبات و امنیت جامعه اسلامی آسیب زد.

نتیجه‌گیری

اهمیت و توجه قائل شدن به اندیشه‌های خوارج به این دلیل است که اندیشه‌های سیاسی آنان در بسط و تکامل مباحث کلامی سهم به‌سزایی داشت. در واقع، خوارج برای اتخاذ مواضع خویش به همان فهم ساده و ظاهری آیات قرآنی و استنباط عقلی محدود خود تکیه داشتند. این استنباط‌ها سطحی بود و امیال و احساسات بر عقاید آنان تأثیر داشت و پس از این نظرات به یک عقیده بنیادی تبدیل شد.

ظهور فرقه خوارج در رابطه با ماجرای حکمیت و بحث‌های مختلف دینی و کلامی، تنش‌هایی در جامعه اسلامی به وجود آورد. هرچند این گروه ابتدا با یک انشعاب سیاسی حرکت خود را آغاز کردند و عقیده خاصی پیرامون موضوع مذهبی نداشتند، اما در ادامه با عقایدی که مطرح

کردند به یک فرقه مذهبی و اعتقادی تبدیل شدند. دلیل این تحول، سعی آنان در توجیه دینی کار خویش بود. مهم‌ترین عقاید کلامی که سبب اختلاف شد و در پدید آمدن خوارج تأثیر داشت، شامل حکم مرتکبین گناه کبیره و حقیقت ایمان بود. خوارج عمل بر فرائض را از اجزای ایمان دانسته و مرتکبان کبیره را شرک می‌دانستند و سرزمین مخالفان خود را دار الکفر قلمداد می‌کردند. با بررسی تطبیقی و دقیق آراء و عقاید خوارج می‌توان نتیجه گرفت که تفسیر آنان از ایمان برای اسلام و مسلمانان بسیار خطرناک بود.

عقیده افراطی خوارج که مرتکب کبیره را کافر می‌دانست، دیگر فرقی نمی‌کرد که یک گناه یا صد گناه مرتکب شده باشد. بنابراین، عقیده این گروه سبب سلب امنیت از جامعه می‌شود؛ همچنین که خوارج عمل را جز ایمان می‌دانستند، پس هر عملی که با ایمان منافات داشته باشد سبب خروج از دایره ایمان می‌شود. عقیده سخیف خوارج در مورد مرتکب گناه کبیره و تکفیر مسلمانان سبب شد آنان با مخالفان عقاید خود خشونت به خرج دهند و خون بسیاری از مسلمانان را بریزند. این عمل خشونت‌بار خوارج سبب

شد که ترس بر جامعه حاکم شود و امنیت از بین برود. با بررسی آراء و عقاید این فرقه که پیروان چندی در جامعه اسلامی داشتند، بر عقاید گروه‌های بعد از خود تأثیر گذاشتند و می‌توان نتیجه گرفت که آنچه امروز به عنوان وهابیت نامیده می‌شود، به نوعی اندیشه خود را از خوارج وام گرفته است.

از دیگر اندیشه‌های کلامی خوارج که تأثیر زیادی در تنوع فرقه‌ها و گروه‌های مختلف این جنبش داشت، بحث جهاد، تحکیم، امر به معروف و نهی از منکر، اختلاف در مصلحت بودن پذیرش حکمیت یا مصلحت نبودن آن، اختلاف در تعیین فرد برگزیده شده برای حکمیت، اختلاف در عمل به عهد و پیمان یا نقض آن، و اختلاف در گناه بودن پذیرش حکمیت افراد یا جایز بودن آن بود که همگی با برداشت‌های سطحی و ظاهری از اسلام منجر به عدم امنیت جامعه آن روز گردید.

فرقه‌های منشعب شده از کلام خوارج با عقایدی که خوارج در طول تاریخ برای خود به وجود آوردند، گروه‌های مختلف فکری معتدل و تندرو از آن‌ها شکل گرفت که مهم‌ترین آن‌ها شش گروه فکری کلامی بودند: اباضیه، ازرقه، نجلیه، بیهسیه،

عجارده و صفریه. هر کدام از این فرقه‌ها دارای عقاید و تاریخچه خاص خود هستند که سبب تمایز آن‌ها می‌شود. معتدل‌ترین این گروه‌ها، گروه اباضیه بود که به خاطر عقاید اعتدالی آن‌ها هنوز نیز در مسیر تاریخ در جریان هستند. خوارج نخستین دارای عقاید تندرویی بودند که اگر فردی گناهی را مرتکب می‌شد و توبه نمی‌کرد، قتل وی را جایز می‌دانستند و او را کافر قلمداد می‌کردند. همچنین اگر حاکم سرزمینی خاطی بود، آن منطقه را دار الکفر دانسته و جنگ با آن‌ها را جایز می‌دانستند. همین عقاید، زمینه‌ساز منشعب شدن خوارج به گروه‌های معتدل و تندرو شد که بین ۴۰ تا ۶۰ هجری به وجود آمدند.

بعد از جنگ نهران، ابوبلاس مرادس با افکاری مانند حرام بودن خروج بر زنان، عدم خروج بر ظالم و مسلمان دانستن کسی که نماز می‌خواند، فرقه اباضیه را به وجود آورد. در سال ۶۴ هجری، فردی به نام نافع بن ازرق که از بزرگان خوارج تندرو بود، با عقاید کافر دانستن شخصی که امر به معروف و نهی از منکر نکند و جایز دانستن قتل وی، تعرض به جان و ناموس و اطفال و اموال مسلمان، گروهی را بر ضد خود به شورش وا داشت. از جمله نجاه بن عامر در سال ۶۸ هجری با او به

؛ برخورد با مسائل سیاسی و اجتماعی و نحوه اجرای اصول اعتقادی بوجود آمده است خوارج در جزئیات و شرایط اندیشه های کلامی با یکدیگر اختلافهایی داشتند که سبب شد تنوع فرقه ای در این جنبش بوجود آید. و این مبانی اعتقادی آنان را بعنوان یک گروه متفاوت و متمایز در تاریخ اسلام معرفی می کند و تاثیرات عمیقی بر جوامع اسلامی و تفکران دینی و سیاسی آنها گذاشته است.

مخالفت برخاست که ترک جهاد را بهتر از جهاد دانسته و قتل اطفال و اموال مسلمانان را جایز نمی دانست که فرقه نجدیه را به وجود آورد. فرقه بیهسیه نیز در مقابل ازرق در سال ۶۵ هجری قیام کردند و عقایدی همچون عدم جایز دانستن قتل زنان و کودکان، عدم مشرک دانستن مخالفان و جایز دانستن زندگی با مسلمانان را رواج دادند. در سال ۷۶ قمری، صالح بن مسرح بر ضد حجاج بن ثقفی قیام کرد که در این جنگ کشته شد و پیروان وی که صفریه نام داشتند به شمال آفریقا رفته و دولت کوچکی را تشکیل دادند که دارای عقایدی همچون عدم قتل کودکان و زنان، جواز تقیه در قول، شرک دانستن اطاعت از شیطان و کافر دانستن مرتکب گناه کبیره ای که حد شرعی ندارد، بودند. عجارده نیز یکی دیگر از فرق خوارج بودند که عقایدی چون اعتقاد به قضا و قدر، عدم جواز قتل کودکان، عدم قتل مسلمانان و مؤمن بودن خوارج قاعد از اعتقادات آنها می باشد. بنابر این در طول تاریخ اندیشه های کلامی خوارج به دلیل تنوع فرقه ها و گروههای مختلف این جنبش؛ دچار تفاوت ها و تناقضاتی نیز شده است این تفاوت ها به دلیل اختلاف در تفسیر دین

- الخارجی. بیروت: دارالطلیعه الطباعه و النشر.
- منابع
- قرآن
- نهج البلاغه
- ابن ابی الحدید؛ عبدالحمید بن ابوالحدید؛ (۱۴۰۴ق)؛ شرح نهج البلاغه؛ قم؛ کتابخانه آیت الله مرعشی؛ اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، (۱۴۰۰ق)؛ تصحیح هلموت ریتز، ویسبادن، هلند، ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، (بی تا)؛ دار الفکر العربی، قاهره، مصر
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، (۱۴۱۹ق)؛ تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، المکتبه العصریه، بیروت، غدادی، ابو منصور عبد القاهر (۱۳۸۸). الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام. ترجمه دکتر محمد جواد مشکور. بیروت: دار لجلیل.
- برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، (۱۳۷۸) موسسه فرهنگی طه، بوعجیله، ناحیه الوریمی (۱۳۹۰). اسلام خوارج. ترجمه دکتر عبدالله ناصری طاهریو سمیه سادات طباطبایی. تهران: گیسوم.
- بوعجیله، ناحیه الوریمی (۲۰۰۶). الاسلام
- دینوری؛ ابن قتیبه؛ (۱۹۶۰) اخبار الطوال؛ بی جا؛ داراللمحیا الکتب العربی؛ شهرستانی؛ ابوالفتح محمد بن عبد الکریم؛ (۱۳۶۲)؛ الملل و نحل؛ مترجم مصطفی خالقدار هاشمی؛ انتشارات اقبال؛ شهرستانی، محمد بن عبدالکریم؛ (۱۳۷۳) ترجمه محل و نحل، فرهنگیان، قم، سابعی، ناصر بن سلیمان، الخوارج و الحقیقه الغائبه؛ (۱۴۲۰ق). دار المنتظر، بیروت، چاپ اول، سبحانی؛ جعفر؛ (بی تا)؛ بحوث فی الملل والنحل؛ ج ۵؛ قم: ناشر موسسه النشر الاسلامی؛ سبحانی؛ جعفر، (۱۳۷۱)؛ فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ترجمه محمد عیسی جعفری. مشخصات نشر: قم: انتشارات توحید، سپهری؛ محمد (۱۳۸۹) تمدن اسلام در عصر امویان؛ چاپ اول؛ تهران: نشر بین الملل، رازی شهاب الدین سهروردی، فخرالدین؛ (۱۳۸۳) چهارده رساله، تهران، دانشگاه تهران، رضوانی، علی اصغر؛ (۱۳۹۰)؛ وهابیان

- تکفیری، تهران: نشر مشعر،
- شرح اصول الخمسه ؛ ؛ قاهره ؛ مکتبه وهبه
- ؛
- طوسی ، محمد بن محمد نصیرالدین ؛
- ۱۳۷۴)؛ قواعد العقائد ، انتشارات - منقری، نصر بن مزاحم ؛ (۱۳۷۰).؛ پیکار
- بوستان کتاب قم صفین. مترجم پرویز اتابکی ؛ تهران :
- طبری، محمد به جریر؛ (۱۴۰۱ ق.)؛ تاریخ - سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی..
- الامم و الملوك، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول،
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۸۹. تاریخ الامم - ولوی علی محمد؛ (۱۳۶۷)، تاریخ علم
- و الملوك، ج ۳. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: نشر الکترونیک
- صابری، حسین، (۱۳۹۵)؛ تاریخ فرق اسلامی (فرقه‌های نخستین ؛ مکتب اعتزال ؛ کلامی ؛ اهل سنت ؛ خوارج)؛ تهران، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
- جاحظ، عمرو بن بحر، (۱۴۰۹)؛ البیان و التبيين، قم، کتابخانه ارومیه
- جعفری، یعقوب ؛. (۱۳۷۱) ؛ خوارج در ایران. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلام
- جرجانی، سید شریف ؛ (۱۳۲۵ ق.) - ج ۸. قاهره: مطبعه السعاده جرجانی،
- فلقشندی ؛ احمد بن علی؛ (۱۴۰۷ ق) - صیح الاعشى ؛ ؛ بیروت : دار المکتبه العلمیه ؛
- مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی
- معتزلی ؛ قاضی عبد الجبار ؛ (۱۹۶۵ م)؛